قاعده بسیط‌الحقیقه در فلسفه ملاصدرا و شواهد نقلی آن

سیدمهدی سیدخاموشی[1]

چکیده

یکی از خدمات درخشان فلسفه ملاصدرا آن است که در این فلسفه، خداشناسی به اوج قله‌های تعالی رسیده است. بی‌شک یکی از مهم‌ترین اجزاء نوین و قابل توجه این خداشناسی، قاعده بسیط‌الحقیقه است. در این مقاله ارتباط این قاعده با بحث بساطت واجب تعالی تقریر شده و بیان می‌شود که به واسطه قاعده مذکور، مفهوم بساطت واجب تعالی در حکمت صدرا به تطوری قابل ملاحظه دست یافته است و این حقیقت مبرهن می‌شود که اقتضای بساطت ذات واجب آن است که حق تعالی در عین غیریت با هویات مخصوصه و متناهی اشیاء، به نحو لا بشرط و به حمل حقیقه و رقیقه واجد جمیع کمالات آنها باشد.

کلید واژه‌ها: *بساطت حق تعالی، نفی ترکیب از ذات، بسیط‌الحقیقه، صفات سلبیه، اجزاء مقداری، انواع حمل.*

---

۱. استادیار دانشگاه شهید مطهری (مدرسه عالی شهید مطهری).

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.12.23.5.3]

مقدمه

آنگاه که حکیمان در باب بساطت حق تعالی سخن می‌گویند، و به مدد نفی اقسام ترکیب، بساطت واجب تعالی را مبرهن می‌کنند، یکی از اقسام مهم ترکیب، ترکیب از وجود و عدم، و یا ترکیب از وجدان و فقدان است. اگرچه پیشینیان بر چنین ترکیبی تفطن یافته و آن را از ذات باری تعالی نفی کرده‌اند؛ اما به گمان ملاصدرا، هیچ‌یک از حکیمان سلف، جز ارسطو، عمق این معنی را درنیافته است که نفی ترکیب مذکور از ذات الهی چه نتایج و لوازمی دارد.

آن حکیمان از یک‌سو دریافته بودند که نفی فقدان و عدم، از ذات الهی، مستلزم اثبات عدم تناهی کمالات ذات است؛ اما از سوی دیگر وقتی در مقام تبیین نسبت الله و ماسوی‌الله بودند، همه ماسوی‌الله را به حمل شایع از ذات باری سلب می‌کردند، و از این نکته غافل بودند که چنین سلبی با بساطت ذات سازگار نیست. چه؛ سلب هر کمالی از واجب تعالی ـ حتی اگر آن کمال از کمالات ممکنات باشد ـ به معنای نفی بساطت و پذیرش ترکیب حق تعالی از وجدان و فقدان است. و به تعبیری سلب هر کمالی به حمل شایع از ذات مستلزم قبول تحقق کمالی است که واجب تعالی فاقد آن است. آنچه ملاصدرا از آن تحت عنوان قاعده «بسیط‌الحقیقه» یاد می‌کند، برای رفع تعارض فوق از کلام حکیمان طراحی شده است. براساس این قاعده هیچ کمالی از کمالات ماسوی به حمل شایع از خداوند سلب نمی‌شود. کما اینکه هیچ کمالی از ماسوی به حمل شایع بر او حمل نمی‌شود؛ اما به حمل حقیقه و رقیقه ـ که این نیز از ابتکارات صدراست ـ همه ماسوی‌الله بر واجب تعالی حمل می‌شوند. و بدین‌ترتیب مشکل مذکور قابل حل است.

در این مقاله براهین ملاصدرا بر اثبات قاعده بسیط الحقیقه تقریر شده و مورد بررسی قرار گرفته‌اند. در تقریر براهین سعی شده است مقدمات تفکیک شده و نقش هر مقدمه در فرایند استدلال تعیین شود. سرانجام به نسبت این قاعده با صفات سلبیه و نیز به کاربردهای این قاعده در مواضع حکمی دیگر توجه شده است.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.12.23.5.3]

تقریر قاعده بسیط الحقیقه

صدرالمتألهین قاعده بسیط الحقیقه را چنین تقریر می کند: «... لکن البرهان قائمٌ علی ان کل بسیطالحقیقة کل الاشیاء الوجودیة، الا ما یتعلق بالنقائص و الاعـدام، والواجـب تعـالی بسیطالحقیقة واحد من جمیع الوجوه فهو کل الوجود کما اَنَّ کله الوجود.

اما بیان الکبری فهوان الهویة البسیطة الالهیة لو لم یکن کلّ الاشیاء لکانت ذاتُه متحـصلة القوام من دَون شییء و لاکونِ شییٍ آخر فیترکب ذاته و لو بحسب اعتبار العقل و تحلیله من حیثتین مختلفین و قد فرض و ثبت انه بسیط الحقیقة، عذا خلف فـالمفروض انـه بـسیط اذا کان شیئاً دون شیئی آخر، کان یکون النّار دون «ب» فحیثة کونه «الفـاً» لیـست بعینهـا حیثـة کونه «لیس ب» و اِلاّ، لکان مفهوم «الف» و مفهوم «لـیس ب» شـیئاً واحـداً و الـلازم باطـل، لاستمالة کون الوجود و العدم امراً واحداً، فالملزوم مثلـه. فثبـت ان البـسیط کـل الاشـیاء». (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ۱۱۲/٦)

مرحوم ملاصدرا قدس سـرهالـشریف همـین برهـان را در اشـراق دهـم از مـشهد اول شواهدالربوبیه چنین تقریر نموده است: «واجبالوجود، وجودی است که از جمیع جهـات و حیثیات بسیط و عاری از ترکیب است برخلاف سایر موجودات کـه هـر کـدام یـا از یـک جهت و یا از جهات متعددی دارای ترکیباند. حتی عقل اول که نخـستین موجـود بعـد از ذاتِ واجبالوجود و صادر اول است مرکب است از ماهیت و وجود که حـداقل و کمتـرین مراتب ترکیب است و هر موجودی که از جمیع جهات بسیط و عاری از ترکیـب اسـت در عین وحدت و بساطت مشتمل است بر کلیه اشیاء و اعیان وجودیـه والا اگـر فاقـد ذات و حقیقت وجودیه هر چیزی باشد لازم میآید که ذات واجبالوجود از وجـود امـری نظیـر انسان و عدم امر دیگری نظیر فرس ترکیب یافته و از این وجـود و عـدم، تحـصّل و تقـدّم یابد.» (ملاصدرا، ۱۳۶۰، ۴۷ـ۴۸)

قبل از تقریر برهان بنحو موسَّع لازم است انواع ترکیب را برشمردیم و نزاهـت واجـب تعالی را از اقسام ترکیب تبیین نماییم:

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.12.23.5.3]

انواع ترکیب

مصنف قدس سره در فصل نهم از موقف اول از مجلد ششم اسفار می‌فرماید: «خداوند متعال بسیط‌الحقیقه است از هر جهت و ذات باری تعالی از اجزاء وجودیة عینیه یا ذهنیه مانند ماده و صورت خارجی یا ذهنی ترکیب نیافته و نیز از اجزاء حدیة حملیه تشکیل نشده است و همچنین خالی از اجزاء مقداریه است.» (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ۶/۱۰۰ـ۱۰۱)

معنای بساطت حقیقت‌الله این است که حق محض چون وحدت محض دارد کثرت در او راه ندارد؛ زیرا وحدتِ قیاسی است که با بعضی از اقسام کثرت همراه می‌شود ولی وحدت محصنه به هیچ نحو کثرت‌پذیر نیست.

محور بحث کنونی بساطت واجب‌الوجود است که واجب تعالی نه تنها اجزاء مقداریه یا ماده و صورت خارجی یا ماده و صورت ذهنی یا جنس و فعل ندارد و مؤلف از وجود و ماهیت نسبت و هیچ‌یک از اقسام پنجگانه کثرت و ترکیب در او راه ندارد و همه اینها جزء اوصاف سلبی اوست؛ بلکه قسم ششم ترکیب هم در او راه ندارد و آن این است که مؤلف از وجدان و فقدان نمی‌باشد. زیرا او نه تنها ماهیت ندارد بلکه وجودش مقید نیست که مؤلف از وجدان و فقدان باشد بسیطِ محض و مطلق صرف است یعنی قسم ششم از کثرت را مانند ترکیب‌ها و کثرت‌های پنجگانه گذشته ندارد و این هم جزء صفات سلبیه اوست.

در اینجا به نفی چهار قسم از اقسام شش‌گانه ترکیب اشاره می‌نماید و می‌فرماید واجب‌الوجود دارای اجزای وجودی نیست، خواه وجود خارجی مانند ماده و صورت خارجی و خواه وجود ذهنی مانند ماده و صورت ذهنی و همچنین دارای اجزاء حدی و حملی نیست که از قبیل مفهوم و ماهیت محسوب می‌شوند مانند جنیس و فصل و نیز دارای اجزاء مقداری نخواهد بود که از احکام کم به شمار می‌آید.

و اما قسم پنجم که مرکب از وجود در اصل ماهیت باشد در بحث نزاهت واجب از هرگونه ماهیت بیان شده است که واجب‌الوجود متعال همانند ممکن، مرکب از وجود و ماهیت نیست و با نفی ماهیت همه اقسام قبلی مرکب منتفی خواهند بود چون همه آنها

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.12.23.5.3]

مبتنی بر ماهیت‌اند، آنگاه قسم ششم از اقسام شش‌گانه مرکب در خلال بحث کنونی مطرح می‌گردد که واجب متعال از آن نیز منزه است زیرا هر چیزی که از چند امر ترکیب یافته است هرگاه عقل به آن نظر کند و بین کل و جزء سنجش برقرار نماید خواهد یافت که نسبت وجود به جزء آن مرکب قبل از نسبت آن به کل می‌باشد، و این تقدم بالطبع به شمار می‌آید نه تقدم به زمان زیرا بین هریک از اجزاء آن تلازم عدمی است یعنی اگر هر کدام آنها از بین رفتند مرکب از بین می‌رود گرچه بین هیچ جزء به تنهایی و بین مرکب تلازم وجودی نیست که با هرکدام آنها مرکب یافت شود. پس با سنجش جزء و کل نشانه تقدّم بالطبع جزء بر کل مشهود است، قهراً هر جزئی بالطبع مقدم بر کل و مرکب خواهد بود. این صغرای قیاس مسئله که با انضمام به کبرای آن ثابت می‌شود که ترکب با وجوب ذات سازگار نیست. اگرچه آن جزء زماناً و خارجاً با کل است و تقدم انفکاکی بر آن ندارد اما تقدم طبعی بر آن دارد، اگر جزء و کل مفروض، زمانی باشند، جزء ممکن است با کل معیت زمانی داشته باشد و اگر موجود دهری یا سرمدی باشد جزء با کل خود معیت دهری یا سرمدی خواهد داشت. ولی تقدم طبعی جزء بر کل همواره و در همه انحاء وجودی محفوظ است اگرچه معیت در آن وعاء خاص را داشته باشد. و چون جزء نسبت به کل تقدم بالطبع دارد و کل از آن متأخر بالطبع است، حکم تقدم و تأخر بالطبع اینجا جاری است و آن این است که کل به حسب گوهر ذات خویش متأخر است محتاج به متقدم خواهد بود و در صورتی متحقق و یافت می‌شود که جزءآن تحقق یافته باشد. گرچه مرکب معلول خارجی و اگر صادرِ آن جزء نباشد. زیرا اولاً جزء علت تامه عن مرکب نیست بلکه جزء علت است و تقدم جزء بر کل تقدم بالعلیه نیست، بلکه تقدم بالطبع است، ثانیاً ممکن است این جزء امر مفهومی یا ماهوی باشد نه وجودی بنابراین رابطه آنها باهم رابطه صادر و مصدر خارجی نمی‌باشد.

و هرچه که به غیر خود محتاج است و در تحققش غیر، نقش دارد آن چیز واجب نیست چون واجب بالذات معنایش این است که با حیثیت اطلاقیه با قطع نظر از جمیع ماسوای خودش و بدون احتیاج به چیزی ذاتاً موجود است. و از طرف دیگر با حفظ هر

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.12.23.5.3]

تقدیر و زوال آن و با حفظ هر شرط و فقدان آن و با لحاظ هر چیزی و عـدم ملاحظـه آن موجود باشد. و چیزی که در تحقق او وجودِ چیز دیگر شرط باشد هرگز واجـب نخواهـد بود. قیاس مذکور که از صغری و کبری یاد شده تشکیل شـده در ترکیـب مـاده و صـورت خارجی یا ترکیب از ماده و صورت ذهنی یا ترکیب از جنس و فصل ذهنی جـاری اسـت زیرا که حقیقت کل غیر از حقیقت جزء است و کل محتاج به جزء خود مـی‌باشـد ولـی در اجزا مقداری کم متصل مانند خط، سطح و حجم که قابل تقسیم به چند جزئند جاری نیست زیرا که اجزاء وجود بالفعلِ خارجی ندارند.

نفی اجزاء مقداریه از واجب تعالی

قیاس یاد شده در اجزاء مقداری به دلیل آنکه وجـود بالفعـل خـارجی ندارنـد جـاری نیست پس به ناچار باید سراغ برهان دیگری رفت تا اجـزاء مقداریـه را از واجـب تعـالی منفی بدانیم.

مرحوم صدرالمتألهین شیرازی می‌فرمایـد مـا راه طـولانی دیگـران را در نفـی اجـزاء مقداریه واجب تعالی طی نمی‌کنیم بلکه راه خاصی را طی می‌کنیم که مبادی آن روشن‌کننده است که نتیجه آن استدلال یا نفی خصوص اجزا مقداری است یا سلب هرگونه ترکب، خواه از اجزاء مقداری و خواه از غیر آن.

چیزی که ذاتاً متصل باشد مانند خود جسم طبیعی که دارای وحـدت اتـصال جـوهری است و حقیقت کم دارای وحدت اتصال عرضی است، و یا آنکه ذاتاً متصل نیست و مصداق ذاتی مقوله کم نمی‌باشد ولی در اثر ارتباط با مقوله کم قسمت‌پذیر و متصل است، خـواه آن متصل کار بوده و همه اجزاء او باهم یافت شوند و خواه بی‌قرار باشد مانند زمان و زمـانی نظیر حرکت، از لحاظ هستی ضعیف خواهد بود و وجود آن بـه عـدم آمیختـه و حـضور و مشهود آن به غیبت و نهان درهم رفته است و هر جزئی از آن فاقد جز دیگر اسـت و هـر چیزی غایب از جزء و اجزاء دیگر خواهد بود. در حالی که: «و الواجبُ جـلّ ذکـره قـویُّ الوجود و غایته فی الشدة بلا شوب نقصٍ و قصورٍ». (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ۱۰۱/۱)

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.12.23.5.3]

زیرا سایر مراحل و مراتب وجودی که ممکن‌الوجودند و معلول دارای مشوبیّت هستند، هر مرحله‌ای فاقد مرحله بالاتر است و در نتیجه مرکب از وجدان و فقدان می‌باشد، اما واجب تعالی هستی محض است و از گزند هر شائبه‌ای مصون و محفوظ می‌باشد.

بنابراین چون هر موجود متصلی ضعیف‌الوجود است و شدید نیست و واجب قوی‌الوجود است و ضعیف نیست نتیجه آن قیاس که به صورت شکل ثانی تقریر شد این است که واجب وحدت اتصالی ندارد و ترکب مقداری نخواهد داشت و منزه از هرگونه اجزاء مقداری است.

مرحوم صدرالمتألهین شیرازی برای نزاعت واجب تعالی از هرگونه ترکب یک استدلال جامع می‌فرماید به طریق ذیل:

لو ترکب ذات الواجب من اجزاء، فلا یخلوا ما ان یکون کل واحد من تلک الاجزاء او بعضها واجب الوجود، او لیست الاجزاء و لا شیيء منها بواجب الوجود بل جمیعها ممکنات الوجود و الاقسام الثلاثة باسرها مستحیلة. (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ۱۰۶/۶)

این قیاس استثنایی دارای مقدمة شرطی است که مقدم آن سه تالی دارد و هر سه تالی نیز محال است. لذا مقدم آنها نیز ممتنع خواهد بود، پس ترکب واجب از هرگونه جزئی محال است.

اما امتناع قسم اول که همه اجزاء مفروض واجب باشند برای آن است که واجب یک حقیقت خارجیه است، اگر مرکب از اجزاء باشد باید بین اجزاء ولی تلازم و ربط وجودی باشد تا در اثر آن ربط خاص بین اجزاء کثیر، واحد حقیقی حاصل شود و هرگونه تلازم و ربط موجودی یا بین علت و معلول است یا بین معلول‌های علت مشترک. و اگر از همه اجزاء مفروض واجب‌الوجود با مستند مستلزم جمع بین دو نقیض است زیرا از آن جهت که اجزاء یک حقیقت عینی‌اند، حتماً متلازم با یکدیگر باید باشند و از آن جهت که واجب‌الوجود هستند تلازم آنها غیرممکن خواهد بود زیرا در قبل بیان کرده‌ایم که تلازم بین دو واجب محال می‌باشد به دلیل آنکه موجب معلولیت هر دو یا لااقل یکی از آن دو

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.12.23.5.3]

خواهد بود. وقتی تلازم بین آنها نبود ارتباط نیست و اگر بین اجزاء ارتباطی نباشد هرگز با اجتماع آنها یک واحد حقیقی به نام واجب تشکیل نمی‌شود.

اما دلیل امتناع قسم دوم که برخی اجزاء واجب بوده باشد و برخی ممکن: آن است که آن جزئی که واجب است همان‌طوری که از چیزهای دیگر بی‌نیاز است از جزء مفروض دیگر نیز مستغنی است، یعنی آن جزء واجب نه تنها از اجزاء ممکنه بی‌نیاز است بلکه از هر چیز غیر اوست بی‌نیاز است چون غنی بالذات است. لیکن جزء دیگر به دلیل آنکه ممکن است به جزء دیگر که واجب است نیازمند خواهد بود و چون جزء مزبور مقدم بر کل است که واجب‌الوجود است. بنابر فرض که کل هم واجب‌الوجود است پس گذشته از آنکه به جزء واجب خود بدون واسطه محتاج است به جزء ممکن فرد نیز محتاج است و به توسط آن جزء ممکن به جزء دیگر که واجب است نیازمند خواهد بود و این امر محال است زیرا افتقار به غیر نیز تأخر از غیر با وجوب ذاتی سازگار است.

دلیل امتناع قسم سوم از اقسام ثلاثه: قسم سوم عبارت بود از اینکه واجب دارای اجزائی باشد که همه آن جزاء ممکن باشد. دلیل بطلان این قسم به نظر آشکارتر می‌رسد از دو قسم قبلی. زیرا در مقام تصور چگونه می‌توان از اجتماع ممکنات واجب صرف را فرض کرد و چگونه از اجتماع باطل‌ها حق محض را می‌توان یافت. و چگونه از فقدان‌ها وجدان محض حاصل می‌گردد و از طرفی مجموع ممکنات بر فرض وجود می‌شود ممکن دیگر نه واجب، زیرا در صورت وجود به طور حتم نیازمند به اجزاء خویش است که این وصف نیازمندی از اوصاف ممکنات است نه واجب.

بسائط عقلی

یکی از قواعد فلسفی دیگر که در این فصل مرحوم ملاصدرا به عنوان مبدأ تصدیقی برهان قرار داده‌اند این قاعده است که: «کل بسیط فی‌العقل بسیط فی‌الخارج دون‌العکس» براساس این قاعده واجب تعالی چون ماهیت ندارد و مرکب از وجود و ماهیت نمی‌باشد

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.12.23.5.3]

پس اجزاء ماهوی و حدی همانند جنس و فصل و نیز علل قوام مانند ماده و صورت ندارد و چون صرف هستی است و هستی محض هیچ‌گونه جزئی اعم از ماهوی و مقداری نـدارد پس واجب تعالی منزّه از اجزاء مقداری هم خواهد بود و عقل هیچ راهـی بـرای تجزیـه و تحلیل او ندارد. پس در عقل بسیط محض است و اگر چیزی جز خارج دارای جزء ماهوی یا مقداری می‌بود یقیناً در ظرف اندیشه قابل تحلیل می‌بود زیرا تمـام خـصوصیات ذات و ذاتی در تصور صحیح هر چیزی محفوظ است و بساطت عقلی چیزی دلیل قطعی بـساطت خارجی اوست، لیکن بساطت خارجی چیزی دلیل بر بساطت عقلی وی نیـست. (مرحـوم سبزواری می‌فرمایند: و الذات فی انحاء الوجودات حفظ) (سبزواری، ۱۳۷۹، ۱۲۱/۲)

زیرا بسیاری از امورند که در خارج عین همند، چـون جـدایی آنهـا در ظـرف خـارج دارای محذور است ولی در ظرف ذهن غیرهمنـد، چـون تحلیـل ذهنـی آنهـا از یکـدیگر محذوری ندارد مانند تحلیل موجود به ماهیت و وجود... تجزیه نوع به جنس و فـصل و... که انفکاک این امور در خارج موجب دور یا تسلسل می‌شود لیکن تحلیل ذهن آنها مصون از این محذورها می‌باشد.

و در صورت ماده و صورت خارجی داشتن همانا مبدأ انتزاع جنس و فصل مـی‌شـوند و در صورت بسیط بودن همانا ما به الاشتراک و ما به الامتیاز ذاتی به عنوان بـشرط‌لا، مـاده و صورت ذهنی محسوب شده و منشأ انتزاع جنس و فصل خواهند بود. بنابراین جنس و فصل بسائط خارجی مانند اعراض حقیقی است نه اعتباری، چه اینکـه مقـولات عالیـه، معقـولات اولیه‌اند و امور حقیقی می‌باشند نه اعتباری و معنای لابشرط که مـصحح حمـل اسـت همانـا لابشرط از جزء دیگر یا کل می‌باشند، نه لابشرط از حمل، چه اینکه معنای بشرط لا که مانع حمل است همانا بشرط لا نسبت به جزء دیگر یا کل می‌باشد نه بشرط لا از حمل.

سرّ اینکه ماده و صورت بر کل حمل نمی‌شوند آن است که آنها نسبت به مرکـب علـت قوامند و هرگز علت بر معلول خود حمل نمی‌شود. لیکن سرّ عدم حمل هر یک از مـاده و صورت بر دیگری با اینکه هیچ کدام علت قوام دیگری نیستند این است که ماده نسبت بـه

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.12.23.5.3]

مجموع علت مادی است نه نسبت به صورت و همین‌طور صورت نسبت به مجموع علت صوری است نه نسبت به ماده پس هرکدام نسبت به غیر خود بشر لا اخذ شده‌اند.

به‌طور خلاصه می‌توان گفت مرحوم صدرالمتألهین شیرازی در فصل نهم بساطت واجب تعالی به معنای نزاهت وی از هرگونه ترکب را مطرح ساخته و اثبات نمود. (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ۱۰۰/۶ـ۱۰۵)

پنج قسم از اقسام ترکب را ایشان از ساحت قدس ربوبی منتفی کردند اما معنای دقیق بساطت که واجب تعالی مرکب از اطلاق و تقیید نبوده و مرکب از حدود محدود نیست چون خودش حادّ کل محدود است و نمی‌شود خودش محدود باشد با این بیان‌ها اثبات نشد. البته ایشان در امور عامه با اشاراتی این قسمت را هم بررسی کرده و اثبات نموده‌اند.

مرحوم ملاصدرا منزه بودن واجب تعالی از هرگونه تقسیم را در فصل دهم (همان، ۱۰۵/۶ـ۱۰۷) مطرح کرده‌اند و به دلیل اینکه با بحث ما ارتباط ندارد از طرح آن صرف‌نظر می‌کنیم و در پی آن در فصل یازدهم تنزیه واجب تعالی را از هرگونه تمثیل مطرح ساخته‌اند (همان، ۱۰۷/۶ـ۱۰۹) که از بیان آن هم به دلیل بالا صرف‌نظر می‌کنیم.

توضیح اصل برهان

صدرالمتألهین شیرازی قاعده «بسیط‌الحقیقه کل الاشیاء و لیس بشیء منها» را از فرائض علوم الهیه می‌داند و ادراکش را جز برای کسانی که از ناحیهٔ حق جل و علی به سرچشمه علم و حکمت راه می‌یابند، در غایت اشکال می‌پندارند.

وی معتقد است که پیش از او جز حکیم بزرگ یونان، ارسطو، کسی به درک این قاعده نائل نشده است و آن را از خصائص فکر خویش می‌شمارد. مطابق آنچه حاج ملاهادی سبزواری در حاشیه اسفار نقل می‌کند، ملاصدرا در جایی از کتاب اسفار ادعا کرده که در روی کره زمین کسی را نیافته است که از این قاعده اطلاع داشته باشد. (سبزواری، ۱۹۸۱، ۱۱۱/۶) لیکن حق در مقام این است که مفاد این قاعده، در کتب عرفا و سخنان آنان بسیار

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.12.23.5.3]

به چشم می‌خورد و اگرچه به طور منظم و به عنوان خاص خود مورد بحث قرار نگرفته است ولی با عبارات مختلف در نظم و نثر به آن اشاره شده است. در عین حال نباید نقش صدرالمتألهین (ره) را در تنظیم و تنقیح و اقامه برهان بر این قاعده نادیده گرفت، بلکه تأسیس این قاعده به عنوان یک بحث فلسفی و اقامه برهان بر آن را باید منسوب به ایشان دانست.

بیان برهان از زبان مصنف در کتاب مشاعر

تقریر ملاصدرا از برهان در کتاب مشاعر خود به این صورت است که: «اعلم ان الواجب بسیط الحقیقة، و کل بسیط‌الحقیقة فهو بوحدته کل الامور لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصاها و احاط بها، الا ما هو من باب الاعدام و النقائص فانّک اذا فرضت شیئاً بسیطاً هوج مثلاً و قلت ج لیس ب، فحیثیة انه ج، ان کانت بعینها حیثیة انه لیس ب، حتی تکون ذاته بذاته مصداقاً لهذا السلب، فیکون الایجاب و السلب شیئاً واحداً. و لزم ان یکون کل من عقل الانسان مثلاً عقل انه لیس بفرس، بان یکون نفس عقله الانسان نفس عقله بفرس. لکن اللازم باطل فالملزوم کذلک.

فظهر و تحقَّق ان موضوع الجیمیّة مغائرٌ لموضوع انه لیس ب و لو بحسب الذهن. فعلم ان کل موجود سلب عنه اثر وجودی فهو لیس بسیط‌الحقیقة بل ذاته مرکبة من جهتین، جهة بها هو کذا وجهة هو بها لیس کذا. فبعکس النقیض کل بسیط الحقیقة هو کل الاشیاء. فاحتفظ بها ان کنت اهله.» (ملاصدرا، ۱۳۶۳، ٤۹ـ۵۰)

بیان برهان از لسان مرحوم مصنف در اسفار

طبق بیان مصنف مطالب این فصل در دو مقام است:

مقام اول: این که واجب تمام اشیاء و موجودات است و حقایق اشیاء را به طور کامل داراست و هستی هیچ چیزی از حیطه شمول او بیرون نیست.

مقام دوم: همه اشیاء به سمت واجب تعالی باز می‌گردند و به سوی او رجوع می‌کنند.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.12.23.5.3]

اما مقام اول بحث که واجب تعالی واجد تمام اشیاء است و هیچ حقیقتی در جهان هستی نیست که واجب تعالی دارای آن حقیقت نباشد و هیچ کمالی فرض نمی‌شود که واجب تعالی فاقد آن کمال باشد و واجد غیر آن. و این همان بساطت قسم ششم است که ادله گذشته عهده‌دار اثبات آن نبوده است زیرا گفته شد که نزاهت واجب از قسم ششم ترکیب که همان مرکب از وجدان و فقدان و از اطلاق و تعیین و از حد و محدود است در این فصل تبیین خواهد شد.

ترکیب از وجدان و فقدان ممکن است جایی فرض شود که نه کمیت است و نه ماده و صورت و نه جنس و فصل و نه ماهیت. در مرحله نظریه وجود، وجود بر دو قسم است:

۱ـ وجود بسیط **۲ـ وجود مرکب**

و آن وجودی که فاقد هیچ کمالی از کمالات نیست بسیط محضی است و آن وجودی که بعضی از کمالات را داراست و بعضی از کمالات را فاقد است بسیط نخواهد بود. و به دلیل آنکه حیثیت وجدان بعضی از کمالات عین حیثیت فقدان بعضی از کمالات دیگر نمی‌باشد، قهراً آن وجود مرکب از وجدان بعضی و فقدان برخی دیگر از کمالات است و مرکب از اطلاق و تعیّن و مانند آن خواهد بود.

این قسمت ششم از ترکیب با نفی سائر اقسام ترکیب نفی نمی‌شود بلکه این را باید با برهان دیگر نفی کرد و برهان را قبل از اثبات صغری و کبرای آن چنین می‌توان تنظیم کرد:

واجب تعالی بسیط الحقیقه است.

هر بسیط الحقیقه‌ای همه حقایق اشیا را داراست.

بنابراین نتیجه چنین می‌شود: واجب تعالی همه حقایق وجودیه را داراست.

لیکن باید دقت نمود که حمل عنوان تمام الاشیاء بر واجب متعال از قبیل حمل اولی یا حمل شایع صناعی نیست بلکه به نحو حقیقت و رقیقت است که فرق آن تحت عنوان خودش بحث خواهد شد. (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ۱۱۰ـ۱۱۲)

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.12.23.5.3]

بیان اجمالی صغرا و کبرای قیاس فوق

بیان کبری

بسیط الحقیقه یعنی موجودی که بسیط محض است، حقایق تمام اشیاء را داراست مگر آنچه به نقص‌ها و نیستی‌ها تعلق دارد. و این استثناء در حقیقت استثنایی منقطع است زیرا نقص و عدم لا شیء است نه شیء، و مرجعِ نداشتن نقص‌ها و عدم‌ها به امر وجودی است چون همه کمالات وجودیه را داراست پس هیچ نقصی در او نیست.

بیان صغری

واجب تعالی بسیط محض و از تمام جهات واحدِ صرف است.

نتیجه: همان طور که در واجب جز وجود چیز دیگری نیست، همین طور واجب واجد جمیع مراحل وجودی است و هیچ وجودی نیست که واجب فاقد آن باشد. و عصاره این واجد بودن همان انطواء کثرت در وحدت است. یعنی همه حقایق وجودیه را واجب به نحو اعلی و اشرف داراست. چیزی در جهان هستی فرض نمی‌شود که جنبه کمالی و وجودی داشته باشد و واجب تعالی فاقد آن باشد. اما قانون کلی کبری رهان قرار گرفته است این است که اگر هویتی بسیط حقیقی شد و از باب انطواء کثرت در وحدت واجد همه کمالات وجودی نباشد، به صورتی که واجد بعضی از آنها و فاقد بعضی دیگر باشد، هر آینه ذاتش تحصل یافته از بود بعضی از اشیاء، و نبود بعضی دیگر باشد پس ذات آن موجود ولو به حسب تجزیه و تحلیل عقلی مرکب از دو جهت عقلی مختلف می‌باشد و این ترکیب هم به تعبیر حکیم سبزواری بدترین انحاء ترکیب است زیرا سایر اقسام ترکیب از دو شیئی وجودی تشکیل شده است گرچه یکی اصیل و دیگری تابع یا یکی بالفعل و دیگری بالقوه باشد اما عصاره ترکیب از وجدان و فقدان، همان ترکیب از شیء و لاشیء است که بیش از سایر انحاء ترکیب مایه نقص و ضعف خواهد بود. پس لازمه فقدان بعضی از کمال‌ها آن است که آن موجود در تحلیل از دو حیثیت مختلف مرکب باشد، در حالی که مفروض اولیه ما این بود که او بسیط‌الحقیقه است و این خلف است. پس هر هویت بسیطه‌ای باید جمیع

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.12.23.5.3]

کمالات هستی را دارا باشند زیرا فقدان بعضی از آنها با وساطت سازگار نیست بـه عنـوان مثال اگر شیء بسیط مصداق الف باشد و مصداق باء نباشد حیثیت الف بودن او عـین حیثیـت سلب باء نیست و چون مفهوم الف بودن امری است وجودی و مفهوم باء نبودن امـری اسـت سلبی هرگز آن مفهوم وجودی عین این مفهوم سلبی نخواهد بود. وگرنه لازم می‌آیـد کـه آن اثبات عین این سلب باشد و این لازم محال و باطل است چون جمع نقـضیین محـال اسـت. پس ملزوم آن نیز محال خواهد بود و چون این دو حیثیت عین یکـدیگر نیـستند قهـراً مایـه ترکب هستند و موجودی که در او این دو جهت یافت شود حتماً مرکب خواهد بود نه بسیط.

نتیجه: بسیط حقیقی واجد همه کمالات وجودی می‌باشد.

توضیح تفصیلی برهان: اگر گفتیم «الانسان انسانٌ» و سپس گفتیم «الانسان لیس بفـرسٍ» به صورت سالبه محصّله یا «الانسان لا فرسٍ» به صورت موجبه معدولـه از حیثیـت اینکـه انسان اسب نیست از دو حال بیرون نیست یا حیثیت سـلب فرسـیت عـین حیثیـت ثبـوت انسانیت است یا غیر آن می‌باشد.

بنابر فرض اول انسان از آن جهت که انسان است عین سلب فـرس مـی‌شـود لـذا لازم می‌آید وقتی ما انسان را تعقل نمودیم معنای لا فرس را تعقل کرده باشـیم در حـالی کـه لا فرس نه تنها عین ماهیت انسان نیست بلکه لازمه معنای انسانیت هم نیست زیرا این چنـین نیست که اگر کسی معنای انسان را ادراک کند نیز ادراک کند که او سلب نیست چه رسد به این که ادراک معنای انسانیت عین ادراک سلب فرسیّت غافل است، چگونه می‌شود لا فرس عین انسان باشد در حالی که لا فرس سلب صرف و نفی محض نیست تا گفته شـود عـدم محض امتیازی ندارد بلکه لا فرس سلب یک وجود خاص از موضوع موجـود مخـصوص یعنی انسان است. و وجود از آن جهت که وجود است نه عین عدم است و نه عـین قـوه و استعداد چیزی.

مرحوم ملاصدرا در ادامه می‌نویسد: «والوجود بما هو وجـودٌ لـیس بعـدم و لا بقـوة و امکانٍ لشیئ الاّ ان یکون فیه ترکیبٌ فکلُّ موضوعٌ هو مصداً لا یجاب سلبٍ محمولٍ مواطـاة

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.12.23.5.3]

او اشتقاقاً فهو مرکّبٌ فانّکَ اِذا احضرتَ فی ذهنک صورتهُ و صورة ذلک المحمول السّلبی مواطاة او اشتقاقاً و قایست بینهما و ان تسلب احدهما ان الآخر او توجب سلبه علیه فتجد انّما به یصدق علی‌الموضوع انّه کذا، غیرُ ما به یصدق علیه انّه لیس علیه هو کذا. سواء کانت المغایرة بحسب الخارج فیلزم الترکیب الخارجی من مادة و صورة او بحسب العقل فیلزم الترکیب العقلی من جنس و فصل او مهیة و وجودٍ. فاذا قلت مثلاً: زیدُ لیس بکاتب فلا یکون صورة زید فی عقلک هی بعینها صورة لیس بکاتب و الاّ لکان زید من حیث هو زید عدماً بحتاً بل لابدَّ ان یکون موضوع مثل هذه القضیّه مرکباً من صورة زید و امرٍ آخر به یکون مسلوباً عنه الکتابة، من قوة او استعدادٍ فان الفعل المطلق لیس بعینه عدم شییء آخرٍ الاّ أن یکون فیه ترکیب من فعلٍ بجهتٍ و قوة بجهتٍ اُخریا و هذا الترکیب بالحقیقة منشأ نقص الوجود فانّ کل ناقصٍ حیثیة نقصانه غیر حیثیة وجوده و فعلیتة و فکل بسیط الاحقیقه یجب أن یکون تمام کل شییء فواجب الوجوب لکونه بسیط الحقیقه فهو تمام کل الاشیاء علی وجهٍ اشرف و الطفً.» (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ۱۱۳/٦ـ۱۱٤)

بیان قیاس بالا بدین صورت است:

صغری: واجب بسیط‌الحقیقه است.

کبری: هر بسیط‌الحقیقه‌ای تمام اشیاء است.

❊ واجب تعالی واجد همه حقایق اشیاء است.

هیچ چیزی از آن بسیط حقیقی سلب نمی‌شود مگر چیزی که نقص باشد و سلب نقص به سلب امر عدمی برمی‌گردد و بازگشت آنها همانا تأکید وجود است.

قیاس دوم:

صغری: واجب تعالی تمام اشیاء است.

کبری: هر چیزی که تمام اشیاء شد به آن اشیاء از خود آنها سزاوارتر است.

❊ پس واجب تعالی از همه اشیاء به خود آنها سزاوارتر است.

توضیح قیاس: هر موجود ناقص و محدودی برای خودش به نحو نقص و حد حضور

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.12.23.5.3]

دارد ولی برای بسیط محض به نحو کامل و محدود یافت می‌شود زیرا هر علتی معلول خود را به نحو اعلی داراست تا منتهی شود به نخستین علل.

بنابراین واجب متعال: «احقّ من کل حقیقةٍ بان یکون هو هی بعینها من نفسٍ تلک الحقیقة و ان یصدق علی نفسها.» (همان، ۱۱٤/٦)

زیرا حقیقت هر موجود محدودی فی حد نفسه ناقص است و در مرتبه خود با فقدان‌ها همراه است و همین حقیقت در واجب متعال که هستی صرف است بنحو اعلی و اشرف موجود است.

نوع حمل در قاعده بسیط الحقیقه کل اشیاء

حمل اشیاء ناقص و محدود بر بسیط محض، حمل شایع نیست که محمول با هر دو حیثیت خود بر موضوع حمل شود. مثلاً وقتی انسان که واجد بعضی از کمالات و فاقد بعضی دیگر است، بر زید حمل می‌شود، مانند زیدٌ انسانٌ معنایش این است که زید هم مصداق جنبه وجودی انسان و هم مصداق جنبه‌های عدمی آن است پس محمول با هر دو جنبه‌اش بر موضوع حمل می‌شود، ولی در حمل حقیقت و رقیقت اگر رقیقت بر حقیقت حمل شود فقط به لحاظ جنبه وجودی و کمالی خود بر او حمل می‌شود نه به لحاظ هر دو جنبه‌اش. و به همین نحو همه اشیاء بر واجب تعالی روی جنبه وجودی و کمالی خود صادق‌اند نه به جنبه محدودیت و نقص، و تحلیل معنای حمل حقیقت و رقیقت همان است که به صورت بسیط الحقیقه کل الاشیاء و لیس بشییء منها بیان می‌شود.

توجیه صفات سلبیه حق متعال

نتیجه برهان این شد که واجب متعال مصداق سلب چیزی قرار نمی‌گیرد و هرچه که مصداق سلب واقع می‌شود بسیط‌الحقیقه نیست و حال آنکه واجب متعال مصداق اوصاف سلبی هست مانند اینکه او جسم نیست.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.12.23.5.3]

جوهر و عرض و یا کیف نیست و این موجبه جزئیه نقیض آن سالبه کلیه است که هیچ بسیط‌الحقیقه‌ای مصداق سلب قرار نمی‌گیرد و سر نقض آن سلب کلی به این ایجاب جزئی آن است که حکم کلی عقل قابل تخصیص نخواهد بود.

جواب: اتصاف واجب تعالی به اوصاف سلبی و حمل آنها بر واجب نقض قاعده نیست چون خروج او از باب تخصص است نه تخصیص. زیرا آنچه در قاعده بسیط‌الحقیقه بیان شد این بود که هرگز حقیقت بسیط مصداق سلبِ وجود یا سلب کمال وجود نخواهد شد و آنچه در واجب تعالی صادق است سلب عدم یا سلب امر عدمی است که بازگشت همه این‌گونه سلب‌ها به شدت و تأکد وجود است.

پس در حقیقت واجب تعالی که بسیط‌الحقیقه است مصداق سلب واقع نشده و آنچه بر واجب صادق است همانا وجود و کمال وجود است که امری ثبوتی است نه سلبی بنابراین قاعده بسیط‌الحقیقه در نهایت هم تخصیص نخورد و به تمامیت خود باقی است.

قضیهٔ سلبی مأخوذ در قاعده بسیط‌الحقیقه

چه طور یک هویت بسیطه همه حقایق وجودی را داراست و چگونه هیچ یک از اینها بر آن حقیقت بسیط حمل نمی‌شوند. چه طور واجب تعالی که بسیط‌الحقیقه است بعد کمالات وجودی انسان و غیرانسان را داراست ولی نمی‌شود گفت هو انسانٌ او هو سماء او هو ارضٌ و غیرذلک.

برای هیچ‌یک از ماهیات امکانی هستی مطلق و وجود نامحدود نخواهد بود زیرا ماهیات نمود وجود هستند و هرکدام از اینها به مقدار خود آن وجود را نشان می‌دهند و چون هریک از این ماهیت‌ها دارای حد خاص و معنای مخصوص‌اند پس هرکدام از اینها وجود خاصی را نشان داده و هر وجود مخصوصی، منشأ انتزاع ماهیت خاصی است. پس هستی این ماهیت‌های امکانی وجود صرف نمی‌باشد بلکه سهم هر کدام از آنها وجود مقید و هستی متعین است، و مقصود از هستی مطلق آن است که هیچ قید عدمی با او نباشد و منظور از وجود مقید همانا مقابل آن است یعنی وجودی که قید عدمی او را همراهی می‌کند.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.12.23.5.3]

معیار اطلاق و تقیید همانا قید عدمی داشتن و نداشتن است نه مطلق قید، اگرچه قید وجودی باشد زیرا قید وجودی مادامی که مستلزم قید عدمی نباشد تقید به آن مانع اطلاق نخواهد بود لذا موجودی که با قیدهای وجودی همراه است مقابل مطلق نخواهد بود.

به‌طور خلاصه می‌توان در جواب اشکال چنین گفت اگر وجودات ممکنه بر خداوند متعال حمل شود به نوع حمل شایع هر آینه بر واجب تعالی صادق خواهد بود به هر دو جهت ایجاب و سلبش و به هر دو حیثیت کمالی و نقصانی‌اش، بنابراین ذات واجب متعال مرکب می‌شود و حال آنکه بسیط‌الحقیقه فرض شده بود و این خلف است. از طرف دیگر از مسلمات است که ماهیات قابل حمل بر ذات واجب متعال نیستند به علت آنکه تطرق ماهیات و معانی ماهویه بر ذات واجب غیرممکن است و اگر بخواهیم وجودات خاصه (ماهیات ممکنه) را بر واجب متعال حمل کنیم هر آینه واجب متعال را با جهات عدمیه این وجودات خاصه متحد دانسته‌ایم که تعالی‌الله عن ذلک علواً کبیراً.

بنابراین واجب تعالی بحقیقه بسیطه‌اش کمال کل موجودات را داراست به نحو اعلی و اشرف به نوعِ وجدانُ العلة کمالِ المعلول مع ما بینها من المبانیة الموجبة لا متناع الحمل.

نظر عرفا پیرامون وجود مطلق و وجود مقید

مرحوم صدرالمتألهین شیرازی قاعده بسیط‌الحقیقه را هم بر مبنای برهان و هم بر مشرب عرفان نظری حل می‌نماید. این قاعده در دو مقام مطرح بود: ۱ـ واجب‌الوجود تمام الاشیاء و کل الموجودات است ۲ـ راجع به نظام غائی آنها است که اگر اولی ثابت شود و دومی هم تثبیت می‌شود.

ملاصدرا قاعده را بر مشرب عرفانی چنین تقریر می‌نماید: اصطلاح عرفا در اطلاق و تقیید وجود غیر از اصطلاح حکماء است چون رایج بین اهل نظر در باب وجود این است که وجود سه قسم است:

۱ـ وجود خاص ۲ـ وجود مضاف ۳ـ وجود مطلق

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.12.23.5.3]

وجود خاص همان وجود شخصی و خارجی است، وجود مضاف همان حصه است که عبارت از مفهوم کلی است با اضافه به طوری که تقید جزء باشد و قید خارج. و تقید هم بما انه تقید که معنای حرفی است، جزء باشد نه بما انه قد که معنای اسمی است. مطلق همان مفهوم جامع وجود است که فقط در ذهن موجود است. ولی نزد عرفاء مطلق، مفهوم جامع ذهنی نیست بلکه به معنای حقیقت نامحدود است که هیچ حدی از حدود وجودیه در او نیست. مقید یعنی وجود و حقیقت محدود، پس اطلاق و تقیید به اصطلاح عرفان ناظر به حقیقت خارجی است بر خلاف اطلاق و تقید فلسفه که ناظر به مفهوم ذهنی است.

وجود مطلق یعنی حقیقت خارجی نامحدود و وجود مقید یعنی حقیقت عینی محدود و چون نامحدود محیط بر محدود است ممکن نیست مطلق واجد همه مراحل تقیید نباشد، زیرا اگر آن مطلق مفروض یک مرحله از مراحل کمال وجودی را فاید باشد خودش مقید می‌شود نه مطلق. و این حقیقت را مرحوم ملاصدرا (ره) در جلد ششم اسفار چنین بیان می‌کنند: «فان الوجود المطلق عند العرفاء عبارة عما لا یکون محصوراً فی امر معین محدوداً بحدٍ خاصٍ و الوجود المقید بخلافه کالانسان و الفلک و النفس و العقل و ذلک الوجود المطلق هو کل الاشیاء علی وجه ابسط.» (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ۱۱۶/۶)

زیرا اگر بعضی از مراحل وجودی را فاقد باشد یعنی در آن مرحله وجود ندارد و لازمه این کلام محصور بودن و مقید شدن به غیر آن امر است و این حصر و تقیید با اطلاق وجودی و سعه آن سازگار نیست.

وجود مطلق علت تمام وجودهای مقید است و مقیدها معلول اویند و هر علتی کمالات معلول خود را داراست، پس مطلق تمام کمالات مقیدها را داراست. و سرّ شمول وجود مطلق نسبت به همه اشیاء این است که از لحاظ نظام فاعلی او آفریننده هر موجود مقید و بخشنده کمال‌های اوست و از لحاظ نظام غائی هم او هدف و کمال مقصود همه آنهاست.

و مبدأ هر فضیلت و وجودی و کمال نسبت به آن کمال اولی و سزاوارتر از دیگران است، خواه مبدء فاعلی و خواه مبدأ غائی آن زیرا مبدأ به هر تقدیر که فرض شود مقدم بر ذی‌المبدأ است. و این حقیقت را می‌توان به صورت برهان چنین تقریر کرد:

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.12.23.5.3]

صغری: وجود مطلق فاعل و مبدأ هر وجود مقید و سبب پیدایش کمال آن است.

کبری: هر مبدأ کمال و فضیلتی نسبت به آن کمال اولی است.

❋ پس وجود مطلق نسبت به هر کمال و فضیلتی اولی خواهد بود.

استناد به آیات قرآن کریم جهت اثبات اشتمال وجود بسیط بر مرکبات....:

مرحوم صدرالمتألهین از آیه کریمه «**ان السموات و الارض کانتا رتقاً ففتقناهما**» (الانبیاء، ۳۰) به ضمیمه آیه کریمه «**و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزّله الا بقدرٍ معلوم**» (الحجر، ۲۱) چنین استفاده می‌کند که آسمان‌ها و زمین در مخزن عینی واجب تعالی وجود جمعی و واحد داشتند و سپس به وجودهای کثیر متنزّل شدند.

همان‌طوری که ارواح جزئیه قبل از تنزل از یکدیگر ممتاز نبودند آسمان‌ها نیز قبل از تکثر از یکدیگر جدا نبودند و از زمین امتیاز نداشتند.

و در ادامه به آیه شریفه «**و جعلنا من الماء کل شیء حیّ**» (الانبیاء، ۳۱) استشهاد نموده و چنین می‌فرماید: به دلیل آنکه بسیاری از موجودات زنده مصون از ماده و منزه از عالم طبیعت‌اند مانند عقول و نفوس، بنابراین عموم آیه نمی‌تواند شامل آنها شود و مناسب‌ترین تفسیر آیه این است که منظور از آب چیزی غیر از آب مادی باشد مثلاً فیض منبسط حق متعال باشد.

بعد از آنکه معلوم شد آب مادی مایه حیات همه موجودات زنده نیست می‌توان به عنوان تطبیق و بیان مصداق جامع و کامل گفت که آیا آب حقیقی غیر از رحمت واسعه و فیض سعی حق که به هر موجودی می‌رسد خواهد بود؟

همان‌طوری که حقیقت هستی ظاهر در مظاهر گوناگون به نحو تشکیک است، اوصاف حقیقی آن نیز مانند علم و قدرت و غیره در همه مظاهر آن ساری است. چون اوصاف عین وجودند و وجود نیز در کمال بساطت می‌باشد و ظهور آن اوصاف در مظاهر جهان آفرینش همانند سرایت خود هستی است در اشیاء، یعنی به نحو حلول یا اتحاد و مانند آن نخواهد بود، بلکه به نحوی است که راسخان در علم الهی می‌دانند.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.12.23.5.3]

بنابراین جمیع موجودات حتی جامدها گرچه ظاهراً زنده نیستند ولی حقیقتاً زنده و آگاه و گویای تسبیح حق‌اند. مصنف در این مقام هستی را مساوی علم دانسته و آگاه و حیات را برای سراسر جهان هستی ثابت می‌داند یعنی چیزی در عالم نیست که زنده و آگاه نباشد و جمال و جلال حق را ننگرد، چیزی نیست در قیامت که ظرف ظهور حق است سخن نگوید و آنچه را که در دنیا تحمل کرده اظهار نکند. و الیه الاشاره بقوله تعالی: «**و ان من شیيء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم.**» (الاسراء، ۴۴)

لیکن شما این تسبیح را نمی‌فهمید و یا خودشان به علم و تسبیح خود علم ندارند. زیرا که «هذا الفقه هو العلم بالعلم، لا یمکن حصوله الا للمجردین عن غواشی الجسمیة و الوضع و المکان.» (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ۱۱۷/۶ـ۱۱۸)

موارد استفاده از قاعده بسیط‌الحقیقه در فلسفه

مرحوم صدرالمتألهین در موارد متعدد و به مناسبت‌های مختلف از این قاعده استفاده کرده و آن را زیربنای بسیاری از مسائل فلسفی قرار داده‌اند.

بعد از صدرالمتألهین پیروان وی، مانند حاج ملاهادی سبزواری، آقاعلی مدرس زنوزی، ملامحسن فیض کاشانی، از اهمیت قاعده «بسیط‌الحقیقة کل الاشیاء» غافل نبوده‌انمد و هر یک در آثار خود آن را مطرح کرده و به مناسبت‌های مختلف مورد بحث قرار داده‌اند. از جمله مواردی که این قاعده در آثار و نوشته‌های این بزرگان مورد استناد واقع شده است یکی مسئله فردانی الذات و تام‌الحقیقه بودن واجب‌الوجود است. مورد دوم مسئله اجمال در تفصیل و مقام تفصیل در اجمال است که از کتب عرفا اخذ و اقتباس شده و با قاعده «بسیط‌الحقیقة کل الاشیاء» درآمیخته است.

مورد دیگری که در این قاعده مطرح شده، و اهمیت آن کمتر از دو مسئله گذشته نیست، مسئله نفس ناطقه انسانی و اتحاد آن با کلیه نیروهای خویش است که در این‌جا با استفاده از قاعده «بسیط‌الحقیقه کل الاشیاء» برهانی قیاسی به صورت زیر از یک صغری و کبری تشکیل می‌شود:

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.12.23.5.3]

نفس ناطقه در حقیقت ذات خویش بسیط است.

هر بسیط ناطقه خود، همه نیروهای خویش است.

چنانکه ملاهادی سبزواری گفته است:

«الـنفس فـی وحدتـه کـل القـوی و فعلهـا فـی فعلـه قـد انطـوی»

(سبزواری، ۱۳۷۹، ۱۸۰/۵)

صدرالمتألهین نیز در این باب چنین می‌نویسد: «و اما الذی استقر علیه اعتقادنـا فهـو ان النفس کل القوی و هی مجمعها الوحدانی و مبدأها و غایت‌ها، و هکذا الحال فـی کـل قـوة عالیة بالنسبة الی ما تحتها مـن القـوی التـی تـستخدمها و ان کـان اسـتخدامها بالتقـدیم و التأخیر... فالنفس التی لنا او لکل حیوان فی جامعة لاسطقسات بدنـه و مؤلفهـا علـی وجـه یصلح لان یکون بدناً لها...» (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ۵۱/۸)

ملامحسن فیض کاشانی، در مورد دیگری غیر از آنچه گذشت، از قاعده بـسیط‌الحقیقـه کل الاشیاء استفاده کرده و آن علم حق تعالی به ذات خویش و ظهور ذاتی او بر ذات خود است. آنجا که می‌نویسد: «و اذ هو سبحانه بسیط‌الحقیقة منزه الذات عن الموضوع و المادة و العوارض و سایر ما یجعل الذات بحال زائدة ویریها علی غیر ماهی علیه، فلا لبس له، فهـو صراح و ذاته غیرمحتجبة عن ذاته فهو ظاهر بذاته علی ذاته، فهو یدرک ذاته اشـد ادراک، و یعلمها اتم علم لظهورها له اشد ظهور، بل لا نسبة لعلمه بذاته الی علوم ماسواه بذواتهم، کما لا نسبة بین وجوده و وجودات الاشیاء، حیث هووراء ما لایتناهی بما لایتناهی، فعلمه بذاته عبارة عن کون ذاته ظاهرة لذاته... فذاته سبحانه مع وحدته الصرفة عـالم و معلـوم و علـم؛ علی انک قد دریت ذلک فی کل علم.» (فیض کاشانی، ۱۳۷۵، ۲۹)

حاج ملاهادی سبزواری نیز از قاعده «بسیط‌الحقیقة کل الاشیاء» در مـسئله علـم حـق تعالی به اشیاء از طریق عقل بسیط و اضافه اشراقیه استفاده کرده و می‌گوید:

«فذاتـــه عقـــل بـــسیط جـــامع لکـــل معقـــول و الامـــر تـــابع»

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.12.23.5.3]

«فذاته تعالی عقل بسیط و فی عین بساطته جامع فی مرتبة ذاته لکل معقول و کل خیر و کمال بنحو اعلی و ابسط و هذا اشارة الی مسئلة الکثرة فی‌الوحدة و ان الوجود البسیط کـل الوجودات بنحو اعلی کما قال ارسطاطالیس و احیاه و برهن علیه صدرالحکماء المتـألهین.» (سبزواری، ۱۳۷۹، ۵۹۹/۳)

شواهد قاعده بسیطه الحقیقه در روایت با تکیه بر خوانش صدرا و ملاعلـی نوری در شرح اصول کافی

قاعده بسیط الحقیقة شواهد متعددی در روایات اهل‌بیت (ع) دارد که ملاصدرا در شرح خود بر اصول کافی به آن توجه داشته و ملاعلی نوری هم در تعلیقه خود بر کلام ملاصدرا به آن اشاره کرده است. برخی از این روایات عبارتند از:

روایت اوّل

کلینی با ذکر سند از عاصم بن حمید آورده است که: «قال سئل علی بن الحسین صلوات اللّه علیه عن التوحید فقال ان اللّه عزّ و جل علم ان یکون فی آخر الزمـان اقـوام متعمقـون فانزل اللّه تعالی قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و الآیات من سورة الحدید الی قوله عَلِـیمٌ بِـذاتِ الـصُّدُورِ فمن رام وراء ذلک فقد هلک». (کلینی، ۹۱/۱)

ملاصدرا در شرح آن می‌نویسد: «فانّ من امعن النظر و تأمل تأملا کافیا یظهر له ان الاحدیة التامّة منبع الصفات الکمالیة کلها، و لو لا مخافة الاطناب لبینت استلزامها لواحـدة واحـدة منهـا، لکن اللبیب یدرک صحة ما ادعیناه.» (همو، شرح أصول الکافی (صدرا)، ۱۱۴/۳)

ملاعلی نوری در تعلیقه بر کلام صدرا در مقام شرح و بسط مطلب مذکور می‌نویسد: «و اذا تحققت ان هویته سبحانه بسیط لا ترکیب فیه اصلا و بسیط الکمال و الکمال البسیط هـو کل الکمالات الوجودیة فثبت ان وجوده البسیط الّذی هو عین ذاته الاحدیة کـل الکمـالات للموجود بما هو موجود من العلم و القدرة و الحیاة و الإرادة و الـسمع و البـصر و تمامهـا و مجمعها و منبعها، اذ الوجود الحقیقی هو الاصل الاصیل فی حقائق الاشیاء کما حقق و برهن

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.12.23.5.3]

علیه. ...فبمجرد اثبات انه تعالی وجود بحت فی مرتبة ذاته الاحدیة البسیطة الواحدة بالوحدة الحقة یثبت توحیده و علمه و عموم علمه و قدرته و عمومها و حیاته و شمولها و سمعه و بصره و شمولها، و یعلم کیفیة فعله الاول و جعله للاشیاء و نحو صدورها، و من هنا قالوا: انا بمجرد ملاحظة ذاته نعرف ذاته تعالی و صفاته و افعاله و جمیع احواله تعالی بمؤدی کریمة: أَ وَ لَمْ یَکْفِ بِرَبِّکَ أَنَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ، و السرفیه: ان الوجود الّذی هو بمجرد نفسه رفع العدم، و رافعه و منافیه و مناقضه هو الموجود بنفسه و لنفسه فهو الواجب الوجود لا غیره، و کل ما هو غیره لا یوجد الا به، فلا تغفل.» (ملاعلی نوری، تعلیقه بر شرح اصول کافی، (نوری، همانجا،۴۲۹/۳)

روایت دوم:

در قسمتی از یک حدیث طولانی که به طور مرسل روایت شده است، امام رضا (ع) می‌فرماید: «انّما سمی اللّه تعالی بالعلم بغیر علم حادث علم به الاشیاء و استعان به علی حفظ ما یستقبل من امره و الرّویّة فیما یخلق من خلقه و یفسد ما مضی مما أفنی من خلقه مما لو لم یحضره ذلک العلم و یعینه کان جاهلا ضعیفا. کما انّا لو رأینا علماء الخلق إنما سموا بالعلم لعلم حادث اذ کانوا فیه جهلة و ربما فارقهم العلم بالاشیاء فعادوا الی الجهل و انما سمی اللّه عالما لانه لا یجهل شیئا فقد جمع الخالق و المخلوق اسم العالم و اختلف المعنی علی ما رأیت و سمی ربنا سمعیا لا بخرت فیه یسمع به الصوت و لا یبصر به کما ان خرتنا الذی به نسمع لا نقوی به علی البصر و لکنه أخبر انه لا یخفی علیه شیء من الاصوات لیس علی حد ما سمینا نحن فقد جمعنا الاسم بالسمع و اختلف المعنی.» (کلینی، ۱۲۱/۱)

ملاصدرا در شرح و بیان جمله اول روایت می‌نویسد: «و اما کیفیة تلک الاحاطة علی وجه لا یقدح وحدته و لا یلزم کثرة فی ذاته و لا فی صفاته فهو مما لا یعرفه الا الراسخون، و الغرض هاهنا انّ حقیقة العلم له تعالی و هی عین ذاته، اذ بذاته یظهر و ینکشف جمیع الاشیاء، فعلمه واحد و مع وحدته علم بکل شیء، اذ لو بقی شیء ما لا یکون ذلک العلم علما به لم یکن ذلک حقیقة العلم و لا علما خالصا بل علما مشوبا بالجهل و کذلک الکلام فی سائر صفاته تعالی.» (ملاصدرا، شرح أصول الکافی، ۲۹۳/۳)

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.12.23.5.3]

و مرحوم ملاعلی نوری در تعلیقه بر عبارت صدرا آورده است: «و هذا هو الذی یسمونه بالکثرة فی الوحدة، فهو سبحانه بوحدته الحقة الصرفة حاو للاشیاء کاحتواء الکل للاجزاء، فانه سبحانه کل الاشیاء و لکن الکل منه لیس له بعض، و درک حقیقة هذه المسألة کما هی لا یتیسر الا لواحد بعد واحد و لیس مشربا لکل وارد، و کیف لا؟ و هی أم الغوامض الالهیة، و کل من ادرک حقیقة معناها فهو الّذی بلغ و نال غایة المبتغی، فاجتهد.» (نوری، تعلیقه بر شرح اصول کافی، در شرح اصول کافی، ۲۴۹/۴)

روایت سوم:

کلینی در حدیث مرفوعی از امام صادق (ع) روایت کرده که آن حضرت از قول امیرمؤمنان فرمود: «... فتبارک الله الّذی لا یبلغه بعد الهمم و لا یناله غوص الفطن و تعالی الّذی لیس له وقت معدود و لا اجل ممدود و لا نعت محدود، سبحان الّذی لیس له أوّل مبتدأ و لا غایة منتهی و لا آخر یفنی، سبحانه هو کما وصف نفسه و الواصفون لا یبلغون نعته، و حدّ الاشیاء کلّها عند خلقه، ابانة لها من شبهه و ابانة له من شبهها، لم یحلل فیها فیقال: و هو فیها کائن و لم ینأ عنها فیقال: هو بائن عنها.» (کلینی، ۱۳۴/۱) طبع دارالکتب الاسلامیه، تهران، تصحیح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، ۱۴۰۷.

ملاصدرا در شرح فراز آخر روایت می‌نویسد: «فالحق الاول تعالی نور الانوار، و ان کان ابعد الاشیاء و ارفعها من جهة علو رتبته «۱» و کثرة المراتب و الدرجات بینه و بین ادون الخلق، فهو اقرب الاشیاء إلیه و ادناها و ذلک من جهة شدة ظهوره و قوة نوره.» (همو، شرح أصول الکافی، ۲۷/۴)

و ملا علی در تعلیقه بر همین موضع از کلام صدرا آورده است: «محصله: کونه حقیقة الوجود تعالی شأنه تمام التمامات کمال الکمالات بضرب اعلی، بسیط الحقیقة کل الاشیاء و هو الشیء بحقیقة الشیئیة، فافهم ان شاء الله.» (نوری، شرح أصول الکافی (صدرا)، ۴۰۵/۴)

روایت چهارم:

روایت چهارم مورد استناد ملاصدرا همان روایت نخستین این بخش است که از قول

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.12.23.5.3]

امام سجاد (ع) به شرح زیر نقل گردید به این صورت که: «سئل علی بن الحسین صلوات اللّه علیه عن التوحید فقال ان اللّه عزّ و جل علم ان یکون فی آخر الزمان اقوام متعمقون فانزل اللّه تعالی قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و الآیات من سورة الحدید الی قوله عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ «۱» فمن رام وراء ذلک فقد هلک». (کلینی، ۹۱/۱)

در این حدیث ملاصدرا در شرح مفهوم احدیت می‌نویسد: «ثم ان هذه الصّفة، و هی الاحدیّة التامة الخالصة عن شوب الکثرة، کما توجب التنزّه عن الجنس و الفصل و المادّة و الصورة و عن الجسمیة و المقداریة و الابعاض و الاعضاء و الالوان و سائر الکیفیات الحسّیة و الانفعالیة و کلّما یوجب قوة او استعدادا او امکانا، کذلک یقتضی کل صفة کمالیة من العلم التام و القدرة الکاملة و الحیاة السرمدیّة و الإرادة التامة و الخیر المحض و الجود المطلق. فانّ من امعن النظر و تأمل تأملا کافیا یظهر له ان الاحدیة التامّة منبع الصفات الکمالیة کلها، و لو لا مخافة الاطناب لبینت استلزامها لواحدة واحدة منها، لکن اللبیب یدرک صحة ما ادعیناه.» (ملاصدرا شرح أصول الکافی، ۱۱۴/۳)

و ملاعلی نوری در تعلیقه بر کلام صدرا و در بیان احدیت چنین فرموده است: «و اذا تحققت ان هویته سبحانه بسیط لا ترکیب فیه اصلا و بسیط الکمال و الکمال البسیط هو کل الکمالات الوجودیة فثبت ان وجوده البسیط الّذی هو عین ذاته الاحدیة کل الکمالات للموجود بما هو موجود من العلم و القدرة و الحیاة و الإرادة و السمع و البصر و تمامها و مجمعها و منبعها، اذ الوجود الحقیقی هو الاصل الاصیل فی حقائق الاشیاء کما حقق و برهن علیه، فان الشیئیة المفهومیة فی شیء من الاشیاء لیست بحقیقة شیء منها، بل الحقیقة فیها لیست الا حقیقة الوجود التی یترتب علیها آثارها و احکامها، فبمجرد اثبات انه تعالی وجود بحت فی مرتبة ذاته الاحدیة البسیطة الواحدة بالوحدة الحقة یثبت توحیده و علمه و عموم علمه و قدرته و عمومها و حیاته و شمولها و سمعه و بصره و شمولها، و یعلم کیفیة فعله الاول و جعله للاشیاء و نحو صدورها، و من هنا قالوا: انا بمجرد ملاحظة ذاته نعرف ذاته تعالی و صفاته و افعاله و جمیع احواله تعالی بمؤدی کریمة: أَ وَ لَمْ یَکْفِ بِرَبِّکَ أَنَّهُ عَلی کُلِّ

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.12.23.5.3]

شَیْءٍ شَهِیدٌ، و السر فیه: ان الوجود الّذی هو بمجرد نفسه رفع العدم، و رافعه و منافیه و مناقضه هو الموجود بنفسه و لنفسه فهو الواجب الوجود لا غیره، و کل ما هو غیره لا یوجد الا به، فلا تغفل» (نوری، تعلیقه بر شرح أصول الکافی صدرا، ۴۲۹/۳)

نتایج مقاله

دستاوردهای مقاله را می‌توان در چند بند ارائه کرد.

۱ـ در خداشناسی حکیمان پیش از صدرا این پارادوکس نهفته بود که از سویی خداوند را مرکب از وجدان و فقدان نمی‌دانستند، و از سوی دیگر وجود و کمالات ماسوی را به حمل شایع از خداوند سلب می‌نمودند. آنها از این نکته غفلت می‌کردند که چنین سلبی مستلزم قبول ترکیب در ذات الهی بود.

۲ـ صدرالمتألهین قاعده بسیط الحقیقه را به مثابه راه‌حلی برای مشکل فوق عرضه کرد. حاصل این قاعده آن است که بسیط محض به حکم آنکه مطلقاً فقدان و عدم در او راه ندارد، کل اشیاء است. به همین دلیل نمی‌توان هیچ یک از ماسوی‌الله را به حمل شایع از او سلب کرد. از سوی دیگر چون حق تعالی محدود به حد هیچ‌یک از ماسوی‌الله و متصف به نقص هیچ‌یک از ممکنات نیست، نمی‌توان هیچ‌یک از ماسوی را به حمل شایع برای حمل نمود. در نتیجه صدرا، خویش برای حل این معضل گونه‌ای دیگر از حمل را، به نام حمل حقیقه و رقیقه، طراحی می‌کند که بر اساس آن حمل ماسوی‌الله بر خداوند جایز است.

۳ـ تحلیل و کنکاش در براهین بسیط‌الحقیقه، تطبیق وجود بسیط به معنای صدرایی (= بسیط‌الحقیقه) با وجودِ مطلقِ عرفانی، و نیز نشان دادن کارکردهای قاعده بسیط‌الحقیقه در قلمروهای دیگرِ فلسفه، از دیگر مطالب مقاله بود.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.12.23.5.3]

کتابشناسی

۱. قرآن کریم

۲. سبزواری، ملاهادی، شرح المنظومه، تحقیق مسعود طالبی، قم نشر ناب، ۱۳۷۹هـ.ش.

۳. همو، تعلیقه بر اسفار، بیروت، داراحیاء التراث، ۱۹۸۱م.

۴. فیض کاشانی، محمدبن مرتضی، اصول المعارف، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵ هـ.ش.

۵. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ هـ.ش.

۶. ملاصدرا، الاسفار الاربعه، بیروت، داراحیاء التراث، ۱۹۸۱م.

۷. همو، المشاعر، تصحیح هانری کربن، تهران انتشارات طهوری، ۱۳۶۳ هـ.ش.

۸. همو، الشواهد الربوبیه، تصحیح و تعلیق آشتیانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۰ هـ.ش.

۹. همو، شرح الاصول من الکافی، به تصحیح خواجوی، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۸۳هـ.ش.

۱۰. نوری، ملاعلی. تعلیقات بر شرح اصول کافی ملاصدرا، به تصحیح خواجوی، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۸۳ هـ.ش.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1397.12.23.5.3]